

## مطالعه تطبیقی مفهوم هویت از منظر مکتب انگلیسی و تئوری سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل

دکتر سید جواد امام جمعه زاده<sup>۱</sup>، روح الله زمانیان<sup>۲</sup>، علی حجت سعادت<sup>۳</sup>

### چکیده

مفهوم هویت به شکل منسجم و به عنوان یکی از مهمترین مفاهیم موجود در روابط بین‌الملل، مفهومی نسبتاً جدید است و شکل‌گیری آن به دهه ۱۹۵۰ برمی‌گردد. هویت به مفهوم وضعیت شبیه بودن و تفاوت داشتن با دیگران و شامل ایجاد مرزهایی است که خود را از دیگران جدا می‌کند. «چیستی» و «کیستی» از جمله سؤالاتی می‌باشند که در مبحث هویت مطرح و ذهن بشر و جوامع بشری را از گذشته‌های دور مشغول نموده‌اند. از نظر مکتب انگلیسی، عامل اصلی شکل‌گیری هویت، معانی و هنجارهایی می‌باشند که سبب ایجاد تکالیف متقابل بازیگران مختلف می‌شوند. در مقابل، سازه‌انگاری هویت را یک سازه اجتماعی می‌داند که جنبه ذهنی و گفتمانی دارد و معتقد است که علاوه بر معانی و هنجارها، منافع نیز در شکل‌گیری هویت‌ها نقش اساسی دارند. مقاله حاضر با هدف مطالعه تطبیقی هویت از منظر مکتب انگلیسی و تئوری سازه‌انگاری، با روش توصیفی-تحلیلی و با ابزار کتابخانه‌ای صورت می‌گیرد.

**واژگان کلیدی:** مطالعه تطبیقی، هویت، مکتب انگلیسی، سازه‌انگاری، ماده و معنا.

۱- دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

۲- کارشناس ارشد روابط بین‌الملل (r.zamanian61@yahoo.com)

۳- کارشناس علوم سیاسی

## مقدمه

هویت از ریشه لاتین «Idem» به معنای تشابه و تداوم و برگرفته از واژه «Indenti-tas» است که دو معنا را در خود دارد؛ همسانی و تمایز. در واقع آنچه را که در طول تاریخ، ثابت و مشترک مانده و در تحول و دگرگونی تاریخی مؤثر نبوده است، می‌توان هویت نامید. بر اساس این نتیجه معرفت‌شناسانه، مفهوم هویت هم دارای اشتراک است و هم استمرار. به بیان دیگر، مفهوم نخست آن همسانی و یکنواختی و مفهوم دوم، تمایزی است که دربرگیرنده ثبات یا تداوم است (گل محمدی، ۱۳۸۰: ۱۴). در باب هویت می‌توان گفت که هویت هیچ‌گاه مفهومی ثابت و پایداری برای خود نمی‌پذیرد، همیشه چندگونگی را پذیرفته و تمایل داشته که به مدل‌های مختلف رجوع کند، به همین دلیل از انسداد یا رکود و حتی ثبات گریزان است (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۵). مفهوم هویت دارای ویژگی‌های زیر است:

۱- چند لایگی هویت، اصولاً هویت امری چند لایه و چند سطحی است و بر پایه تعدد قرار دارد همچون هویت فردی، جمعی، ملی، فراملی.

۲- پویایی هویت، در ماهیت هویت نوعی پارادوکس هست زیرا هویت همواره حامل عناصری ایستا و پویا می‌باشد که باید دید کدام شبکه معنایی در شرایط برتری و استیلا، مفاهیم خودش را به درون شبکه معنایی دیگر فرستاده و آن را دچار تعارض‌های اساسی می‌کند، اما با فروپاشی و ضعف یک هویت اگر جایگزینی ارائه نشود و انسجام جدیدی به وجود نیاید به تبع ابژه دچار بحران هویت خواهد شد.

۳- تقویت یا تضعیف هویت.

۴- تعارض هویت‌ها، که معمولاً در سطح و لایه‌های یک هویت مادر ایجاد می‌شود (کمالی اردکانی، ۱۳۸۶: ۲۰-۳۱۸).

از این منظر، هویت سازوکاری است که به افراد درکی از خود و وسایلی برای فهم روابط خود با محیط خارجی ارائه می‌دهد. هویت یک بخش جدا نشدنی شناخت است که زندگی را قابل پیش‌بینی‌تر کرده و غیر قابل توضیح بودن و ناگهانی بودن آن را با دادن درک بیشتری از این‌که چگونه رفتار بازیگران، رفتار دیگران را نسبت به خود آن‌ها متأثر می‌سازد، کم می‌کند. رفتار انسان‌ها تجلی افکار، اندیشه‌ها، آمال و دیدگاه‌های آنان می‌باشد که در درون یک چارچوب مفهومی و شبکه ذهنی - معنایی شکل می‌گیرد. همچنین هویت به عنوان یک تصویر ذهنی، نسبتی است که یک فرد بین عوالم ذهنی خود و واقعیت اجتماعی، یا بین مجموعه شبکه معنایی ذهن و شبکه

روابط اجتماعی برقرار می‌کند. این‌که یک فرد یا یک گروه انسانی خود را چگونه می‌شناسد و می‌خواهد بشناساند یا چگونه شناخته شود؛ همچنین پاسخی به نیاز طبیعی در انسان برای شناساندن خود به یک سلسله عناصر و پدیده‌های فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی است (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۶۶). شناخت هویت به «کیستی» و «چیستی» یک ملت مربوط می‌شود و متمایز کردن خود کنشگر از دیگران است و ادراکی که نسبت به خود وجود دارد، واکنش‌های او را نسبت به موضوعات مختلف شکل می‌دهد (کولایی، ۱۳۸۶: ۵۲).

مکتب انگلیسی در اواخر دهه ۱۹۵۰ با تسلط واقع‌گرایی بر آرمان‌گرایی همزمان با شروع جنگ جهانی دوم و شکست جامعه ملل، به عنوان یک تئوری در عرصه سیاست بین‌الملل نمایان شد. در این شرایط، مارتین وایت در پی ایجاد راهی میانه بین دو تئوری فوق برآمد و پس از وی این راه توسط هدلی بول ادامه یافت. در این زمان، بول و وینسنت خود را به عنوان بخشی از سنت مشترکی به حساب می‌آوردند که بعداً آن را مکتب انگلیسی نامیدند ((Dunne, 1998: 7). مطالعه مفهوم هویت به عنوان یکی از مهمترین متغیرهای هستی‌شناسانه در مکتب انگلیسی با مفهوم جامعه بین‌المللی به عنوان مهمترین سنت موجود در این مکتب، ارتباط عمیق دارد. در آثار مکتب انگلیسی این برداشت وجود دارد که معانی، قواعد، هنجارها و تفاسیر جامعه بین‌المللی هستند که به این جامعه قوام می‌بخشند به گونه‌ای که اصطلاح هنجار، ارزش، اصول و معنا در سراسر تفکر مکتب انگلیسی وجود دارد. بر این اساس، مکتب انگلیسی اعتقاد دارد هویت مفهومی است که از طریق قواعد، هنجارها و معانی که توسط ساختار به کارگزاری دولت‌ها تعیین می‌بخشد شکل می‌گیرد. این در حالی است که تئوری سازه‌انگاری نسبتاً جدیدتر از مکتب انگلیسی می‌باشد و شکل‌گیری آن به دهه ۹۰ بر می‌گردد. تئوری سازه‌انگاری بر این اعتقاد است که هویت یک مفهوم ذهنی و گفتمانی است که از طریق تعامل واحدها بر ساخته می‌شود. از نظر این تئوری، عوامل مادی و معنایی به طور همزمان در شکل‌گیری هویت‌ها نقش دارند. در این تئوری، هویت بر ساخته ذهن دولت‌هایی است که با توجه به معانی و هنجارهایی که از طرف ساختار، رفتار آن‌ها را شکل می‌دهد و همچنین با توجه به منافع که برای دولت‌ها دارد، معنا پیدا می‌کند.

سؤالی که در مقاله حاضر مطرح می‌باشد این است که «مکتب انگلیسی و تئوری سازه‌انگاری چگونه مفهوم هویت را مورد مطالعه قرار می‌دهند؟». فرضیه‌ای که در این مقاله مورد آزمون قرار می‌گیرد این است که، «در حالی که مکتب انگلیسی هویت را جدا از هرگونه تفسیرهای مادی‌گرایانه تبیین و آن را نشأت گرفته از معانی و هنجارها می‌داند، تئوری سازه‌انگاری هویت را یک برساخته اجتماعی، که دولت‌ها با توجه

به برداشت‌ها و تفسیرهای خود از یکدیگر و همچنین منافی که دارند به آن شکل می‌دهند».

در ادامه، مطالعه تطبیقی که چارچوب نظری مقاله را تشکیل می‌دهد را تبیین نموده و سپس، به مطالعه تطبیقی مفهوم هویت از منظر مکتب انگلیسی و تئوری سازه‌انگاری پرداخته خواهد شد.

### چارچوب نظری

شیوه و روش مطالعه تطبیقی در گستره علوم انسانی از اهمیت بالایی برخوردار است به طوری که بسیاری از محققان بر این امر واقف‌اند که این شیوه مطالعاتی نکات مهمی از گستره اندیشه را مورد نقد قرار می‌دهد. بسیاری از محققان و متفکران، عالی‌ترین سطوح مطالعه یک دانش را در مطالعات تطبیقی جستجو می‌کنند. تاریخچه به‌کارگیری مطالعه تطبیقی به شیوه نظام‌مند و علمی به اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ باز می‌گردد. در این زمان غربی‌ها تحت تأثیر دیدگاه‌های اگوست کنت و نظریه‌های مبتنی بر تکامل اجتماعی، دست به مطالعات تطبیقی درباره ملل و اقوام دیگر زدند. پیش‌فرض نهفته در همه این پژوهش‌های مردم‌شناسانه و قوم‌نگارانه این بود که فرهنگ‌های غیرغربی دچار کندی توسعه شده‌اند. در قرن بیستم، با گسترش کاپیتالیسم و استعمار نو، این دیدگاه‌ها تغییر کرد. پژوهشگران به جای تمرکز بر فرهنگ‌های غیرغربی، به جوامع مدنی، مهاجران و اقلیت‌های قومی و نژادی، به‌ویژه در امریکا پرداختند و پژوهش‌های مردم‌شناسی با هدف همگون‌سازی و فرهنگ‌آموزی باب شد و در اواسط قرن بیستم با پدید آمدن دیدگاه‌های کثرت‌گرا، نظریه‌های همگون‌سازی تقریباً به شکست انجامید (Vidich, 2000: 37-62).

از دوران پس از جنگ جهانی دوم، دانشمندان علوم سیاسی به گونه‌های متفاوت ناخرسندی خود را از روش سنتی مطالعه مقایسه‌ای ابراز کردند. در آمریکا در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ مطالعات جدی در زمینه سیاست‌های مقایسه‌ای زیر نظر شورای تحقیقات علوم اجتماعی انجام گرفت. کمیته سیاست‌های مقایسه‌ای که در سال ۱۹۵۴ بر پا شد، محور اصلی بررسی‌های خود را مطالعه توسعه سیاسی قرار داد که در این راستا نخبگان سیاسی، جامعه‌پذیری سیاسی، احزاب سیاسی و گروه‌های ذی‌نفوذ، ساختارهای حکومتی، الگوهای نهادینگی، نظام‌های انتخاباتی، رژیم‌های توتالیتر، قوانین اساسی و بروکراسی‌ها مورد بررسی قرار می‌گرفت (قوام، ۱۳۸۸: ۷-۶). چنین مطالعاتی با روش‌های سنتی ممکن نبود و مستلزم دستیابی به نظریه‌ای جامع بود تا بتواند از تعمیم‌پذیری برای تحلیل مسائل سیاسی و تئوری‌های روابط بین‌الملل برخوردار باشد. البته رهیافت رفتارگرایانه در مطالعات تطبیقی با ناکامی‌هایی نیز مواجه شده است که بیشتر به ارائه یک نظریه عمومی و نیز جنبه‌هایی از نظریات خرد سیاسی

مربوط می‌شود. در کنار این دو برخورد افراطی و تفریطی، یک حالت میانی وجود دارد که می‌تواند زمینه‌های مساعدی را برای مقایسه نظام‌های سیاسی گوناگون فراهم آورد.

### اقسام مطالعه تطبیقی

مطالعه تطبیقی به دو بخش منطقی و معرفت‌شناسی تقسیم می‌شود و هر بخش به اقسام مختلفی طبقه‌بندی می‌گردد؛

الف- تقسیم‌بندی منطقی: در این تقسیم‌بندی پایگاه معرفتی مقایسه‌کننده در مقایسه دخالت داده نمی‌شود و مقایسه‌کننده به لحاظ معرفتی ساکت است که این قسمت خود به دو بخش تقسیم می‌گردد:

۱- مطابقت یا کامل است یا نسبی.

۱-۱- در مطابقت کامل، تطبیق کامل وجود دارد.

۱-۲- در مطابقت نسبی، تطبیق کامل برقرار نیست.

امروزه واژه «تطبیق» به منزله صفت برخی حوزه‌های معرفتی به صورت «ادبیات تطبیقی»، «کلام تطبیقی»، «عرفان تطبیقی»، «فلسفه تطبیقی» و مانند آن رایج شده است. حسن عمید تطبیق را به این نحو تعریف می‌کند: «با هم مطابقت کردن، برابر کردن دو چیز با یکدیگر، برابر ساختن» (عمید: ۱۳۶۰، ۱۸۳۶ و ۵۸۵).

۲- مقارنت: دو نظام فکری در مواجهه و مقابل هم قرار می‌گیرند.

۲-۱- مشابهت: که در پی یافتن شباهت‌ها و همانندی‌ها می‌باشد.

۲-۲- تمایز: منظور از تمایز نشان دادن تفاوت‌ها می‌باشد. این تشابهات و تفاوت‌ها باید نسبت به امری مشترک دارای معنا باشد (کرین، ۱۳۶۹: ۳۵).

ب- تقسیم‌بندی معرفت‌شناختی: در این تقسیم‌بندی مقایسه‌کننده پایگاه معرفتی خود را دخالت می‌دهد که این بخش به دو قسمت فرعی انتقادی و غیرانتقادی تقسیم می‌شود.

۱- انتقادی: در این قسمت، مقایسه‌کننده پایگاه معرفتی خود را دخالت نمی‌دهد و تنها حدود معرفتی قضیه را تعیین می‌نماید. این قسمت خود به دو بخش فرعی درون‌سیستمی و بیرون‌سیستمی تقسیم می‌گردد.

۱-۱- درون‌سیستمی: انتقاد آرمان‌گرایان و نئوآرمان‌گرایان از یکدیگر و همچنین انترناسیونالیست‌های لیبرال و نهادگرایان نئولیبرال از هم در این تقسیم‌بندی قرار می‌گیرد.

۱-۲- بیرون‌سیستمی: موضعی که آرمان‌گرایان در برابر واقع‌گرایان، نئورالیست‌ها در برابر سازه‌انگاران و همچنین سازه‌انگاران در برابر مکتب‌انگلیسی دارند در این دسته قرار می‌گیرد. در بعد گسترده‌تر، می‌توان مناظرات موجود در روابط بین‌الملل را در این تقسیم‌بندی جای داد.

۲- غیر انتقادی: در این قسمت، پایگاه معرفتی مقایسه کننده به صورت غیرانتقادی و در حد نشان دادن نقاط قوت و ضعف یک موضوع دخالت دارد (خاتمی، ۱۳۸۵:۱۰۸-۱۰۲).

یکی از مهم‌ترین مباحث علمی مطرح در علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل، مربوط به مباحث تئوریک موجود در این رشته‌ها می‌باشند که به عنوان زبان این رشته‌ها عمل می‌نمایند. مطالعات تطبیقی ممکن است بین تئوری‌های روابط بین‌الملل که یا بنا به منشاء و یا بنا به ارتباط تاریخی با یکدیگر مربوطند نیز باشد. به طور مثال مفهوم قدرت نزد هابز و مورگنتا و یا مفهوم هویت در تئوری‌های سازه‌نگاری و مکتب انگلیسی می‌تواند موضوع مطالعه تطبیقی باشد. با اینکه هویت به عنوان یک مفهوم مشخص و کلیدی در روابط بین‌الملل و تئوری‌های موجود در آن وجود دارد اما نگاه مکتب انگلیسی به مفهوم هویت دارای ابعاد مختلف هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی است که با نگاه تئوری سازه‌نگاری به مفهوم هویت در ابعاد هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی اختلاف اساسی دارد. بنابراین درون این تئوری‌ها، با توجه به نوع نگاهی که به جهان دارند و جهان‌بینی که مطرح می‌نمایند ممکن است که برخی از تئوری‌ها در تضاد، مخالفت یا تأیید یکدیگر برآیند.

با توجه به مطالب فوق، در ادامه به مطالعه تطبیقی مفهوم هویت، از منظر تئوری سازه‌نگاری و مکتب انگلیسی با کمک گرفتن از تقسیم‌بندی معرفت‌شناسی انتقادی (پایگاه معرفتی مقایسه کننده تنها در حد نشان دادن حدود معرفتی قضیه و تبیین مفهوم هویت از منظر تئوری‌های سازه‌نگاری و مکتب انگلیسی دخالت دارد) پرداخته می‌شود.

### هویت در مکتب انگلیسی

مکتب انگلیسی زمانی شکل می‌گیرد که گروهی از دولت‌ها، از یک سلسله منافع و ارزش‌های مشترک خاص آگاهی داشته تا جامعه‌ای به وجود آورند به صورتی که خویشتن را مقید و متعهد به مجموعه مشترکی از مقررات در روابط با یکدیگر نمایند و در عین حال در عملکرد نهادهای مشترک سهیم باشند (قوام، ۱۳۸۴:۱۷۴).

مکتب انگلیسی دارای ابعاد گسترده‌ای از نظر مؤلفه‌ها و ابعاد نظری است که تعریف رابرت جکسون نشان دهنده این گستردگی و وسعت نظری آن می‌باشد؛

«مسائل نظری که از روابط بین‌الملل نه فقط جهان قدرت، تولید، ثروت، توانایی یا سلطه، بلکه جهان شناسایی، تعامل، عضویت، برابری، انصاف، منافع مشروع، حقوق، روابط متقابل، رسوم و سنن، توافقات و مخالفت‌ها، منازعات، جرائم، آسیب‌ها، غرامات [در مجموع] اصطلاحات هنجاری رفتار انسانی را به ذهن متبادر می‌کند» (Jackson, 1992:27).

وایت مکتب انگلیسی را به سه سنت تقسیم نموده که مفاهیم سه‌گانه آن را می‌توان نظام بین‌الملل، جامعه جهانی و جامعه بین‌المللی تقسیم‌بندی کرد. این سنت‌های سه‌گانه در درون تفکر مکتب انگلیسی دارای مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی خاص خود می‌باشند. با این وجود، سنت جامعه بین‌المللی مهم‌ترین سنت موجود در مکتب انگلیسی است و بسیاری از متفکران، این سنت را مترادف با مکتب انگلیسی می‌دانند. از این منظر، صحبت از جامعه بین‌المللی به معنای تفسیر جامعه‌ای است که دولت‌ها در آن بر اساس اصولی با هم زندگی می‌کنند. وایت بر این عقیده است که باید بپذیریم یک جامعه بین‌الملل به وجود نخواهد آمد مگر آن که میزانی از وحدت فرهنگی بین اعضای آن به وجود آید (Wight, 1979: 33). وی اعتقاد دارد که همه جوامع بین‌المللی، زیرسیستمی از جامعه جهانی هستند و هویت خود را به وسیله فرهنگ مشترک گسترده شده جهانی کسب می‌کنند (Buzan, 2004: 137-149).

از نظر پیروان این مکتب، هویت دولت‌ها می‌تواند دو برداشت را در ذهن ایجاد کند. از نظر آن‌ها، اجتماع دولت‌ها یک نوع جامعه درجه دوم به حساب می‌آید در حالی که جامعه درجه اول متشکل از افراد است. ظاهراً انسان‌ها به صورت فطری در گروه‌های هویتی مبتنی بر اموری چون خویشاوندی، قومیت، زبان، دین یا وفاداری سیاسی قرار می‌گیرند. موجودیت‌هایی که این گونه شکل می‌گیرند ضرورتاً یا حتی معمولاً کیفیت بازیگری ندارند، آنچه در مورد این جامعه صادق است لزوماً در مورد جامعه درجه دوم صادق نیست. موجودیت دولت‌ها بر پذیرش متقابل استوار است که دولت‌ها هم از لحاظ حاکمیت واحدهای مشابه به حساب می‌آیند. برداشت دوم این است که دولت‌ها، محتاج غیر هستند اما آن را در شکل افرادی می‌بینند که به اشکال مختلفی سازمان‌دهی شده‌اند (بوزان، ۱۳۸۸: ۱۴۰).

بروان معتقد است که این ایده وجود دارد که هر نظم موجود در یک اجتماع ریشه هنجاری دارد و بر روابطی مبتنی است که شبکه‌ایی از دعاوی حقوقی، وظایف و تعهدات مشترک را تشکیل می‌دهد. شبکه مزبور، مردم را به شیوه‌هایی در کنار هم قرار می‌دهد که به لحاظ کیفی متفاوت از نیروهای غیرشخصی در ایجاد سیستم دخیل می‌باشند. از نظر وی، جامعه شکلی از تجمع است که در آن هنجارهای مورد نظر از الزامات همکاری اجتماعی برمی‌خیزند و ضرورتاً مستلزم تعهد به هیچ پروژه مشترک، نفع مشترک یا هویت مشترک، و رای آن‌چه برای همزیستی اجتماعی لازم است، نمی‌باشند. هنجارهای تشکیل دهنده جامعه، متفاوت از هنجارهای تشکیل دهنده اجتماع جهانی خواهند بود (Brown, 1995: 185-186).

از این منظر، مفهوم جامعه در پی این امر است که چه چیزی افراد را در گروه‌های پایداری متشکل می‌کند به وجهی که گروه وضعیتی وجودی پیدا می‌کند. یعنی در

واقع اصول و ارزش‌هایی که جوامع را به هم پیوند می‌زند کدامند. جوامع را می‌توان از منظرهای سیاسی، اقتصادی، تاریخی، هویتی، فرهنگی و ارتباطی تبیین کرد. این تعاریف را شاید به پیروی از لومان، به دو خط عمده تقسیم نمود. یکی، الگوهای تعامل شکل گرفته با قواعد و هنجارهای مشترک را در کانون توجه قرار می‌دهد در حالی که دیگری بر هویت و احساس ما بودن به مثابه کلید جامعه متمرکز است.

این خطوط فکری با تمایز تونیس، بین جامعه «گرلشافت» و اجتماع «گمینشافت» مطابقت دارد. اجتماع بیان‌کننده شیوه ارگانیک، ماقبل مدرن و کوچک است که مظهر آن کلان‌ها و قبایل می‌باشند. این مفهوم، مفهومی عمیق است که متضمن عضویت در یک گروه هویتی نیست، بلکه میزانی از مسئولیت نسبت به دیگر اعضای گروه را هم شامل می‌شود. جامعه مبین شیوه عقلانی، قراردادی در مقیاس کلان است که انسان‌ها را سازمان‌دهی می‌کند. جامعه در تئوری و عمل به آسانی با عرصه بین‌الملل تناسب دارد. لیوارد معتقد است جامعه بین‌الملل دارای رسوم و سنن مشترک، انتظارات مشترک راجع به روابط و رفتاری که از اعضاء می‌رود و حتی در بعضی موارد نهادهای مشترک برای بحث از مسائل مشترک است (بوزان، ۱۳۸۸: ۱۲۸-۱۲۷). بنابراین، مشاهده می‌گردد که مکتب انگلیسی یک جامعه است که دولت‌ها از طریق وضع قواعد، هنجارها و معانی که در سطح کلان به وجود می‌آورند، در آن هویت می‌یابند و خود را ملزم به رعایت آن می‌دانند، به حساب می‌آید. بول، جامعه را به عنوان درجه‌ای از تعامل پیوسته بخش‌های اجتماع انسانی می‌شناسد و اصرار دارد که اعضای این جامعه، همدیگر را به وسیله آگاهی از منافع و ارزش‌های مشترک حفظ کرده (Bull, 1977: 297) و مورد شناسایی قرار می‌دهند.

یکی از اهداف این مکتب، به ارزیابی هویت و مرزبندی خودی و بیگانه مربوط می‌شود. از نظر مکتب انگلیسی، اتحادیه اروپا یک نوع دولت محسوب می‌شود و لذا این معضل اساسی را پیش می‌آورد که دو نوع موجودیت در سرزمین واحد وجود دارد و دسته کم دو لایه خودی و بیگانه وجود دارد (بوزان، ۱۳۸۸: ۱۱۰). این بحث از این نظر اهمیت دارد که چگونگی شکل‌گیری هویت را در این تئوری نشان می‌دهد. اتحادیه اروپا دارای قواعد، هنجارها، فرهنگ و اصولی است که اعضای آن مکلف به اجرای آن هستند و این امر سبب شکل‌گیری اتحادیه اروپا به عنوان یک هویت شده است که اعضای آن با هویت اروپایی مشخص می‌شوند. البته باید توجه داشت که علاوه بر قواعد، هنجارها و فرهنگ پذیرفته شده، اعضای جامعه بین‌المللی باید دارای حاکمیت به عنوان واحدی مستقل باشند که در این جامعه وجود دارند و قواعد و عرف‌ها را قبول کرده و به عنوان جامعه بین‌المللی مطرح هستند.

بنابراین در مکتب انگلیسی همانند نظریه لیبرالیسم، عامل اصلی شکل‌گیری هویت‌ها؛



فرهنگ، قواعد و هنجارها می‌باشند که این امر با هویت در دیگر تئوری‌ها از جمله تئوری رئالیسم و نئورالیسم فرق دارد. در این تئوری‌ها، هویت امری است که در یک کشور دارای سرزمین، حاکمیت، قدرت، جمعیت، شکل می‌گیرد مانند فرانسوی بودن. در رویکردهای خردگرا، فرض بر این است که تمام دولت‌ها در صحنه سیاست بین‌الملل دارای یک هویت هستند و هویت دولت امری پیشینی و دولت‌ها موضوعی ثابت و همیشگی هستند که دارای منافع مشخص از پیش تعیین شده، معلوم و همانند می‌باشند. دولت از این دیدگاه امری موجود، ثابت و وجودی عینی قابل شناخت است. واقع‌گرایان (اعم از سنتی و نو) استدلال می‌کنند که مردم پیش از هر چیزی خود را به وسیله دولت-ملت متمایز می‌کنند تا این‌که به عنوان اعضای یک جامعه بین‌المللی انتزاعی، و ضمن مسلط دانستن دولت‌ها بر عرصه سیاست بین‌الملل معتقدند که سایر گروه‌های هویتی، نفوذی بر سیاست بین‌الملل ندارند (کرمی، ۱۳۸۳ الف: ۲۱-۲۰). بول حتی حقوق انسانی را به عنوان پایه ارزشی که در جامعه جهانی وجود دارد و به نوعی، سبب شکل‌گیری قواعدی می‌شود که در نهایت رفتارها را محدود و نقش مهمی را در شکل دادن به هویت‌ها ایفا می‌کند مورد تأیید قرار می‌دهد (Bull, 1984:1). بر این مبنا، یکی از ویژگی‌های اصلی جامعه بین‌المللی تقسیم هویت بین دولت‌هایی است که بر مبنای روش شناخت دوجانبه‌شان از قواعد - حاکمیت مشترک بنا شده است. مکتب انگلیسی مانند نظریه لیبرالیسم اعتقاد دارد که، هویت مشترک حس ما بودن است که بین دولت‌ها شکل می‌گیرد. هویت مشترک، مانند همکاری مفید می‌تواند از میزان اندک تا بسیار متغیر و نیز می‌تواند به شکل انحصاری (هویت بی‌چون و چرا) یا مضاعف باشد. هویتی که بسیاری از افراد به عنوان اعضای نوع بشر احساس می‌کنند، عموماً شدت کمی دارد و به ندرت انحصاری است. در مقابل، بسیاری از افراد احساس هویت بسیار شدید و گاه انحصاری نسبت به خانواده، قبیله، دین، ملت و بعضی احزاب و جنبش‌های ایدئولوژیک دارند که این نکته اساس تأکید واقع‌گرایان است. در جامعه بین‌المللی، عامل اصلی هویت مشترک که بتواند اجتماع بین‌المللی را تعریف کند، به رسمیت شناختن متقابل حاکمیت است. همه دولت‌هایی که در این قبیله به رسمیت شناختن‌های متقابل اشتراک دارند، اذعان می‌کنند که هر دو از یک موجودیت هستند و این نکته تقریباً جهانشمول است. اما این احساس ما بودن نسبتاً کم اهمیت است و مطمئناً مانع اشکال قویتر و عموماً زیر جهانی جامعه بین‌دولتی نظیر جامعه کمونیستی سابق، جامعه دولت‌های اسلامی و اگر به عقب برگردیم، عالم مسیحیت نیست.

بنابراین می‌توان گفت که در مکتب انگلیسی، جامعه بین‌المللی بر شکل‌هایی از ارزش‌های مشترک مبتنی است که امکان می‌دهد بازیگران به توافق‌هایی بر سر رفتار و تعامل خودشان دست یابند. این اجتماع به احساس تعلق به یکدیگر و تکوین یک «ما»

مربوط می‌شود که خود را از دیگری تفکیک می‌کند. «ما»یی که توسط قواعد، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک یا پذیرفته شده شکل می‌گیرد. در درون این «ما» که از نظر پیروان این مکتب، جامعه بین‌المللی خوانده می‌شود هویت معنا پیدا می‌کند.

### هویت در تئوری سازه‌انگاری

همان‌گونه که ذکر شد، هویت عبارت است از فهم‌ها و انتظارات در مورد خود که خاص نقش است. هویت‌ها به طور همزمان به گزینش‌های عقلانی قوام می‌دهند و این الگوهای هنجارهای سیاست بین‌الملل‌اند که به آن‌ها شکل می‌دهند. هویت پدیده‌ای یکپارچه نیست که بتوان تعریفی عام از آن داد، بلکه در واقع انواع مختلفی از هویت وجود دارد. ونت هویت‌ها را به انواع چهارگانه زیر تقسیم می‌کند. ۱- هویت شخصی یا جمعی پیکروار، ۲- نوعی، ۳- مبنی بر نقش، و ۴- جمعی. تکوین یک کنشگر به عنوان یک موجودیت فیزیکی متمایز، به خلق و حفظ مرزهایی میان «خود» و «دیگری» بستگی دارد و در این محدوده، حتی هویت‌های شخصی و جمعی پیکروار مستلزم وجود تفاوت هستند. هویت شخصی/جمعی پیکروار، عرصه یا جایگاهی برای سایر هویت‌ها است (Wendt, 2006: 31).

از این منظر، هویت شخصی نهاد حاکمیت را تبیین می‌نماید و این هویت دارای بنیادی مادی و تغییرناپذیر است. هویت نوعی می‌تواند چندگانه باشد، همانند نوع رژیم یا شکل دولت، هویت نقشی که صرفاً در رابطه با دیگری مطرح است (کرمی، ۱۳۸۳: ۱۷۰) و هویت جمعی، مشخصه‌ای مشترک و مقید به تعامل است که به وسیله افراد متعامل و متعددی که برای جهت‌گیری‌های اعمال‌شان و حیطة فرصت‌ها و محدودیت‌های محیط عملکردشان، اهمیت و حساسیت فائند به وجود می‌آید. دولت، صورت مدرن هویت سیاسی جمعی و شکل سازمان‌یافته ملت‌گرایی است (کرمی، ۱۳۸۳: ۱۹-۱۸).

این چهار نوع هویت به غیر از هویت شخصی و پیکروار، می‌توانند به طور همزمان و در درون کنشگران واحد اشکال مختلفی به خود بگیرند. دولت‌ها مانند انسان‌ها دارای هویت‌های مختلفی هستند. هویت‌ها در این ساختار با توجه به درجه تعهد کنشگر به آن‌ها به شکلی سلسله‌مراتبی مرتب می‌شوند و هنگامی که تعارضات شکل می‌گیرند، معمولاً آنچه برای هویت‌های بنیادین لازم است، غالب می‌شود. هر چهار نوع هویت متضمن منافع هستند اما نمی‌توان آن‌ها را به منافع فروکاست. هویت‌ها به این اشاره دارند که کنشگران کیستند یا چیستند، منافع به آن چه کنشگران می‌خواهند اشاره دارد. آن‌ها انگیزه‌هایی را نشان می‌دهند که به تبیین رفتار کمک می‌کند.

تئوری سازه‌انگاری معتقد است، نظام‌های معنایی تعیین‌کننده چگونگی تفسیر کنشگران از محیط خودشان هستند. سازه‌انگاران معتقدند که منابع مادی، تنها از طریق

ساختار آگاهی مشترکی که در آن لانه کرده‌اند برای کنش بشر معنا می‌یابد. از این گذشته طرفداران تئوری سازه‌انگاری، از آن رو بر ساختارهای اندیشه‌ای تأکید دارند که معتقدند نظام نهادینه شده، هویت‌های اجتماعی کنشگران را رقم می‌زند و هویت‌های اجتماعی نیز سازنده منافع کنشگران را رقم می‌زنند و به نوعی، سازنده منافع کنشگران و شکل‌دهنده کنش‌های آنان قلمداد می‌گردند (Wendt, 1995: 73).

سازه‌انگاران بر این باورند که هویت و هویت‌یابی «برساخته‌ای اجتماعی» است و هویت‌های انسانی به طور مداوم در حال ساخته شدن و بازیابی هستند و محیط‌های گوناگون اجتماعی، حاصل تعامل گونه‌ها و اشکال خاصی از قدرت می‌باشند. سازه‌انگاران اعتقاد دارند که تأکید بر هویت متمایز، خود در برگیرنده و لحاظ‌کننده هویت غیر است. ساختارگرایان و پست‌مدرن‌ها همچون نظریه‌پردازان گفتمانی برخلاف رویکردهای جوهرگرا که می‌کوشند هویت را امری طبیعی و ثابت جلوه دهند، بر آنند که هویت امری تاریخی و محتمل است و این پدیده همانند بسیاری پدیده‌های دیگر محصول زمان و تصادف است و توسط منطق یا اصل فراتاریخی تعیین می‌شود (تاجیک، ۱۳۸۳: ۱۳۷).

تئوری سازه‌انگاری هویت را بیشتر به عنوان یک شالوده یا سازه اجتماعی در نظر می‌گیرد و تأکیدش بر این است که هویت جنبه ذهنی دارد نه طبیعی، یعنی ساخته شده ذهن بشر می‌باشد. از این منظر، رویکردی ترکیبی است که نه وجه جوهری بلکه وجه گفتمانی پیدا می‌کند. بر مبنای این تلقی از هویت، هویت‌ها در جریان مرادوات، تعاملات و آمیزش‌های اجتماعی شکل می‌گیرند ولی منتقدان این تئوری می‌گویند بدون داشتن هویت نمی‌توان به تعامل پرداخت، هویت به جای این‌که بر اساس تعامل به وجود آید، بخشی از آن پیش از تعامل وجود داشته است (اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۵۴). طبعاً در چین برداشتی، هویت مفهوم سیال‌تری پیدا می‌کند و بسیاری از عناصری که قبلاً به صورت اخلاقی یا مفهومی به هویت نسبت داده می‌شد از آن زدوده شده و به جای آن به مرزبندی و غیریت‌سازی تأکید می‌شود. هویت از این دیدگاه نوعی سازه اجتماعی مربوط به تلقی شخصی از خویش در ارتباط با دیگری است (معینی علمداری، ۱۳۸۳: ۴۴).

قدرت این رویکرد سازه‌گرا به عنوان یک پارادایم پژوهشی پسا ساخت‌گرا در آن است که، هم نیروی تشکیلاتی گفتمان (به ویژه اعمال گفتمانی) را به حساب می‌آورد و هم قدرت انتخاب افراد را در رابطه با آن اعمال به وادی فراموشی نمی‌سپارد (دوران و محسنی، ۱۳۸۶: ۱۲۹). داشتن یک هویت صرفاً به معنای داشتن انگاره‌هایی است در این مورد که شخصی در یک وضعیت خاص کیست و در نتیجه مفهوم هویت کاملاً با طرف «درخواست» در معامله «خواست به‌علاوه باور» جور در می‌آید و این باورها به نوبه خود به قوام یافتن منافع کمک می‌رساند (ونت، ۱۳۸۴: ۴۸ - ۲۴۷).

از نظر تئوری سازه‌انگاری، در ساخته شدن هویت‌ها ساختار عینی و مادی جامعه، تاریخ، ساختار سیاسی، فناوری، اقتصاد و ساختار معرفتی از جمله فرهنگ، زبان، آرمان‌ها، ایدئولوژی و سنت هم زمان نقش دارند. هویت توسط فرآیند اجتماعی شکل می‌گیرد و سپس هویت‌های به وجود آمده (البته مرتبط با مردم) به نوبه خود بر جامعه تأثیر متقابل می‌گذارند، نظام یا ارگانیسم به طور مداوم بر فعالیت‌های واقعی انسان در هر مرحله تأثیر می‌گذارد در عوض خود از این عملکرد و فعالیت متأثر می‌شود (برگر و لاکمن، ۱۳۸۳: ۴۲۲). این برداشت تئوری سازه‌انگاری از هویت، با برداشت نظریه واقع‌گرایی تا حدودی تشابه دارد. از این منظر، توجه تئوری سازه‌انگاری به نقش منافع در شکل‌گیری هویت‌ها، به اهمیت نقش منافع برای نظریه رئالیسم شباهت دارد. البته باید توجه داشت که منافع، تنها عامل موجود در شکل‌گیری هویت برای تئوری سازه‌انگاری نمی‌باشد و همزمان بر نقش عوامل هنجاری و گفتمانی در شکل‌گیری هویت‌ها تأکید دارد.

هویت نمود یافته هرکارگزاری جدا از تعامل با دیگر کارگزاران معنایی ندارد و شخصیت کارگزار به صورت اجتماعی و به واسطه مراحل مختلف اجتماعی شدن و اندرکنش اجتماعی ساخته می‌شود. هر چه احساس یگانگی میان دولت‌ها بیشتر باشد به رویه‌های جمعی فی‌مابین اشتیاق بیشتری نشان می‌دهند در غیر اینصورت، خودمحوری را پیشه خواهند گرفت. تغییر از یک هویت با رویه چند محوری به خود محوری تحولی اجتماعی است و آنچه باعث ایجاد چنین تحولی می‌شود تغییر و تحول در سطح فکری است.

از دیدگاه تئوری سازه‌انگاری، هویت‌های بالقوه، بخشی از رویه‌های سازنده دولت و بنابراین مولد کنش‌های آن‌ها در داخل و خارج هستند. دولت‌های گوناگون بر اساس هویت‌های هر یک از دولت‌های دیگر رفتار متفاوتی در قبال آن‌ها دارند بدین منوال، الگوهای متفاوتی از رفتار شکل می‌گیرد. هویت به هر دولت برداشت‌هایی از دیگر دولت‌ها، سرشت، انگیزه‌ها، منافع، اقدامات احتمالی، ایستارها و نقش‌هایشان در هر بافت سیاسی مشخص می‌دهد (هوپف، ۱۳۸۶: ۴۷۶).

سازه‌انگاران معتقدند بازیگران بر حسب معانی ذهنی، زبان و تلقی‌های خود که برآمده از هویت آن‌هاست دست به کنش مقابل می‌زنند و در این تعامل واقعیت را می‌سازند. نتیجه این امر در تحلیل سیاست خارجی یک کشور آن است که بازیگران (دولت‌ها) براساس هویت زمینه‌مند خود، جهان را برای خود می‌سازند و متقابلاً در رابطه با آن ساخته می‌شوند و هویت آن‌ها دچار دگرگونی می‌شود. در اینجا کشورها در قبال بازیگران صحنه بین‌المللی تفسیر می‌کنند، تصمیم می‌گیرند، اعلام می‌کنند و در نهایت اجرا می‌کنند ولی آن‌ها این کارها را بر اساس درک خود از جهان انجام می‌هند. از دید تئوری سازه‌انگاری، هر دولت می‌تواند هویت‌های بسیار متعددی داشته باشد اما

هر هویتی تعریف اجتماعی کنشگر است و ریشه در تئوری‌هایی دارد که کنشگران به شکل جمعی درباره خود و یکدیگر دارند و به ساختار جهان اجتماعی قوام می‌بخشند (Wendt, 1999: 238).

ونت اعتقاد دارد که چگونه «خود» بر اساس برداشتی که از وضعیت دارد، نشانه‌هایی برای دیگری می‌فرستد و دیگری این نشانه را بر مبنای برداشت خودش از وضعیت تفسیر می‌کند و بر اساس این تفسیر، علامتی به خود می‌دهد، خود پاسخ می‌دهد و در این تعامل است که هویت خود و دیگری به عنوان دوست یا دشمن یا رقیب شکل می‌گیرد. پس اعمال اجتماعی فرآیندهای علامت دادن، تفسیر و پاسخ هستند که در بستر آن‌ها شناخت مشترک خلق می‌شود و یادگیری اجتماعی رخ می‌دهد. کنشگران با مشارکت در معانی جمعی هویت کسب می‌کنند و این هویت‌ها به عنوان خصوصیت کنشگران بین‌المللی گرایش‌های انگیزشی و رفتاری آن‌ها را به وجود می‌آورد (ونت، ۱۳۸۴: ۳۳۳-۳۳۲). برای مثال رابطه جنگ سرد بین ایالات متحده آمریکا و شوروی یک ساختار اجتماعی بود که در آن دو بازیگر اصلی یکدیگر را به صورت دشمنان خود و منافع خود تعریف می‌کردند. در واقع جنگ سرد زمانی پایان پذیرفت که دو ابرقدرت یکدیگر را به مثابه گذشته تعریف نکردند و برداشت خود از دیگری را تغییر داده و همدیگر را لزوماً به صورت دشمن تعریف نکردند (قوام، ۱۳۸۴: ۲۲۶-۲۲۵) که این امر تا حد زیادی ناشی از تغییر شرایط و اوضاع موجود در اواخر جنگ سرد بود. از این منظر، این‌که دولت دیگری را به عنوان فلان هویت و نه هویتی دیگر بشناسیم پیامدهایی برای کنش‌های ممکن ما و آن دولت دیگر است. مایکل بارت علت شکست عراق در سال ۱۹۹۰ در برابر کویت را در این می‌داند که عراق، عربستان را نه به چشم یک دولت حاکم، بلکه به دیده یک دولت عرب می‌دید. برداشت عراق در باره عربستان، این معنا را در ذهن عراق ایجاد کرد که عربستان هرگز اجازه استقرار نیروهای آمریکا را در این کشور نخواهد داد در غیر این صورت شاید از تجاوز باز داشته می‌شد (هویف، ۱۳۸۶: ۴۷۶).

### تعین متقابل وضعیت و فرآیند (Der Derian, 1995: 143)

الگوی شکل‌گیری هویت و منافع که در بالا به آن پرداخته شد، در مورد نهادهای رقابتی و نهادهای مبتنی بر همکاری به یک اندازه به کار می‌رود. در نظام‌های امنیتی مبتنی بر خودیاری، تعامل بین کنشگران انتظاراتی در مورد غیر قابل اعتماد بودن به وجود می‌آورد و این احساس را به وجود می‌آورد که این اعمال نسبت به خود تهدید می‌باشند. هویت‌های رقابتی یا خودیاری را چنین عدم امنیت‌هایی به وجود آورده‌اند. اگر دیگری تهدید است، خود مجبور است چنین رفتاری را «آینه» ادراکش از رابطه خود با دیگری قرار دهد. اگر دولت‌ها خودشان را در یک نظام خودیاری می‌یابند به این دلیل

است که عملکردهای شان به این نحو بوده است. تغییر عملکردها شناخت بین‌الذنهانی را تغییر خواهد داد که نظام را تأسیس می‌کنند (Der Derian, 1995: 143). آن چه در تئوری سازه‌انگاری در مورد هویت باید در نظر گرفت، بحث وضعیت‌ها و فرآیندها و چگونگی تعیین یکی به وسیله دیگری می‌باشد. شکل فوق، هم تعیینی وضعیت و فرآیند را نشان می‌دهد. مرحله اول انگیزه‌های لازم برای کنش را نمایش می‌دهد. در مرحله بعد، تعریفی که دولت «آ» از وضعیت دارد را نمایان می‌کند و سبب اقدام دولت «آ» می‌شود. نتیجه این امر، برداشت دولت «ب» از این اقدام و سپس تعریفش از وضعیت را موجب می‌گردد، که در نهایت به اقدام دولت «ب» ختم می‌شود و این اقدامات، انگیزه‌های لازم برای کنش در بین بازیگران را در پی دارد. اقدام دولت‌های «آ» و «ب» سبب فهم‌های بین‌الذنهانی آن‌ها از همدیگر، انتظاراتی که از هم دارند و همچنین تشکیلات سازمانی آن‌ها می‌شود. فهم‌های بین‌الذنهانی سبب شکل‌گیری دولت‌های «آ» و «ب» با هویت‌ها و منافع مشخص می‌شود که در نهایت، این امر سبب برداشت دولت «آ» و «ب» از یکدیگر و تفسیر دولت «ب» از دولت «آ» می‌شود.

به طور کلی می‌توان گفت که از نظر تئوری سازه‌انگاری، عوامل مادی و معنایی - ذهنی از جمله باورها، آرمان‌ها، هنجارها عامل شکل‌گیری هویت در یک روند تعاملی هستند. معنا به ماده هویت می‌بخشد و ماده، هنجارها را قوام می‌بخشد و هویت‌ها به واسطه نقش، منافع را شکل می‌دهند و منافع سرچشمه، استراتژی‌ها، رفتارها و اقدامات می‌باشد.

### نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب گفته شده می‌توان گفت که، جامعه بین‌المللی زمانی شکل می‌گیرد که گروهی از دولت‌ها از یک سلسله منافع و ارزش‌های مشترک خاص آگاهی داشته سپس، جامعه‌ای را به وجود می‌آورند و خود را در درون این جامعه مقید و متعهد به مجموعه مشترکی از مقررات و معانی در روابط با یکدیگر می‌نمایند. از این منظر، مکتب انگلیسی عامل اصلی شکل‌گیری هویت‌ها را معانی، هنجارها و قواعدی می‌داند که از طریق ساختار تولید می‌شوند. از نظر این مکتب، در درون این «ما» که مکتب انگلیسی آن را جامعه بین‌المللی می‌نامد هویت معنا می‌یابد. بنابراین مطالعه مفهوم هویت در درون جامعه بین‌المللی به عنوان مهمترین رکن هستی‌شناسانه مکتب انگلیسی امکان‌پذیر می‌باشد که در درون این جامعه، با توجه به معانی، قواعد و هنجارهای موجود، رفتار و هویت دولت‌ها شکل می‌گیرد. این در حالی است که از نظر مباحث هستی‌شناسی، تئوری سازه‌انگاری هویت را یک

سازه اجتماعی می‌داند که جنبه ذهنی و گفتمانی دارد. این تئوری اعتقاد دارد هویت ناشی از تعاملات بازیگرانی است که بر حسب معانی ذهنی، زبانی و منافع که دارند علائمی به هم می‌فرستند و دیگران این علائم را بر اساس منافع و برداشت‌های خود تفسیر می‌کنند و در این تعاملات هویت‌ها شکل می‌گیرد. بنابراین از نظر تئوری سازه‌نگاری، هویت‌ها از طریق انگاره‌ها و نحوه برداشت دولت‌ها از یکدیگر و با توجه به منفعی که به دنبال آن می‌باشند در یک دنیای بین‌الذهانی و از طریق تعامل است که شکل می‌گیرند.

#### منابع

- اسمیت، استیو (۱۳۸۳)، «رویکردهای واکنش‌گرا و تئوری سازه‌نگاری در نظریه روابط بین‌الملل»، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عرصه نوین، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- برگر، پیتر و توماس لاکمن (۱۳۸۳)، «ساختار اجتماعی واقعیت»، فصلنامه راهبرد، شماره ۳۱: ۴۲۲-۴۲۱.
- بوزان، باری (۱۳۸۸)، از جامعه بین‌الملل تا جامعه جهانی، ترجمه محمد علی قاسمی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹)، «فرهنگ و هویت ایرانی، فرصت‌ها و چالش‌ها»، فصلنامه مطالعات ملی، سال دوم: شماره چهارم.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳)، گفتمان، یادگفتمان و سیاست، تهران: نشر تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- خاتمی، محمد (۱۳۸۵)، «ملاحظات چند در باب فلسفه مقایسه‌ای»، مجموعه مقالات نشت تخصصی مطالعات تطبیقی، به کوشش حسن کلباسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- دوران، بهزاد و منوچهر محسنی (۱۳۸۶)، «هویت؛ رویکردها و نظریه‌ها»، مبانی نظری هویت، و بحران هویت، گردآورنده علی اکبر علیخانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، فرهنگ و علوم اجتماعی.
- عمید، حسن (۱۳۶۰)، فرهنگ سیاسی عمید، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴)، روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها، تهران: سمت.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۸)، سیاست‌های مقایسه‌ای، تهران: انتشارات سمت.

- کربن، هانری (۱۳۶۹)، فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، ترجمه سید جواد طباطبایی، تهران: انتشارات قدس.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳ الف)، «هویت دولت و سیاست خارجی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال هیجدهم، شماره ۱: ۳۷-۱.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳ ب)، «سیاست خارجی از منظر تکوین‌گرایی»، فصلنامه راهبرد، شماره ۳۱: ۱۷۵-۱۶۰.
- کمال‌اردکانی، علی‌اکبر (۱۳۸۶)، «بحران هویت و عوامل تشدید آن در ایران»، هویت در ایران، گردآورنده علی‌اکبر علیخانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، فرهنگ و علوم اجتماعی.
- کولایی، الهه (۱۳۸۶)، «سیر هویت ملی در ایران»، هویت در ایران، گردآورنده علی‌اکبر علیخانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، فرهنگ و علوم اجتماعی.
- گل‌محمدی، احمد (۱۳۸۰)، «جهانی شدن و بحران هویت»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۱۰.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۱)، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: سمت.
- معینی‌علمداری، جهانگیر (۱۳۸۳)، «هویت ملی، رویکرد انتزاعی به خرده هویت‌ها»، گفتارهایی در باره هویت ملی در ایران، گردآوری داود میر محمدی، تهران: موسسه مطالعات ملی.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- هوپف، تد (۱۳۸۶)، «نوید مکتب بر سازی برای نظریه روابط بین‌الملل»، نثو واقع‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی، ویراسته آندرو لینکلتر، ترجمه علی رضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

- Brown, Chris. (1995), "International Theory and International Society: The viability of the Middle Way", *Review of International Studies*, 21, 2, 183- 86.
- Bull, Hadley. (1984), *Intervention in the Third World*, Oxford: Oxford University Press.
- Bull, Heddley. (1977), *The Anarchical Society: a Study of Order in World Politics*, London: Macmillan.
- Buzan, Barry. (2004), *From International to World Society? English School Theory and the Social Structure of Globalization*, Cambridge: University Press.



- Der Derian, James. (1995), *International Theory*, Critical Investigations, New York: Macmillan Company.
- Dunne, T. (1998), *Inventing International Society*, London: Palgrav.
- Jackson, Robert. (1992), "Pluralism in International Political Theory", *Review of International Studies*, Vol. 18.
- Vidich, Arthur J. (2000), "Qualitative Methods: Their History in Sociology and Anthropology", In *Handbook of Qualitative Research*, London: Sage Publications.
- Wendt, A. (1995), "Constructing international politics," *International Security*, 20(1):71- 81.
- Wendt, A. (1999), "Anarchy is what state Make of It", *International Organization*, 46, 2(spring).
- Wendt, Alexander and his critics. (2006), *Constructivism and International Relations*, London and New York, Routledge.
- Wight, Martin. (1979), *Power Politics*, New York: Pelican Books.